

## ارزیابی مقاله: نیشابور پیش از تاریخ و مناطق مرزی بین ایران و آسیای مرکزی

عمران گاراژیان \*

### پیش در آمد

در این نوشته مبنا را بر این گذاشته‌ام که خواننده محترم اصل مقاله یا ترجمه آن را خوانده و از محتوای آن مطلع و سوابق نویسندگانش را می‌داند. ساختار این نوشته به شرح زیر است.  
 ۱) بطور مختصر زمینه یعنی اطلاعات و انتشارات موجود در مورد باستان‌شناسی پیش از تاریخ خراسان را مرور می‌کنم.  
 ۲) توصیف‌های مقاله؛ (شامل مشخصات و موقعیت تپه ای که مقاله درباره آثار آن است)، توصیف آثار و گاهنگاری آنها را ارزیابی می‌کنم.  
 ۳) در مورد تفسیرهای نویسندگان بحث خواهم کرد.

### زمینه

تا آنجا که نگارنده اطلاع دارم اطلاعات منتشر شده یا منابع مستقیم در مورد پیش از تاریخ خراسان به پنج مقاله و توضیحاتی در یک کتاب خلاصه می‌شود که عبارتند از:  
 ۱) لباف خانیکی، رجبعلی؛ ۱۳۸۱ (۲۰۰۳ م.) نیشابور حلقه اتصال تمدنهای بین النهرین، ایران، سند و باختر؛ نامه پژوهشگاه میراث فرهنگی؛ شماره ۱؛ صص ۳۶-۴۷. در این مقاله نویسنده از بین مجموعه اشیاء کشفی اتفاقی، پیکره ای را برگزیده و به توصیف، گاهنگاری و تبیین در راستای عنوان یاد شده پرداخته است.

- 2) Hiebert, Fredrik T. and Robert H. Dyson Jr. 2002, Prehistoric Nishapur and the Frontier Between Central Asia and Iran, *Iranica Antiqua*, vol. XXXVII, pp 113-149  
 3) Grop, Gerd, 1995, *archaeologische forschungen in khorasan, Iran, Beihefte zum*

Tubinger atlas des verderen Orients.

4) Kohl, Philip and Dennis Hessel, 1980, Archaeological Reconnaissance In The Darreh Gaz Plain: A Short Report, *IRAN Vol XVIII*.

5) Ricciardi, Venco, 1980, Archaeological survey in the upper Atrak valley (Khorassan, Iran), preliminary report, *MESOPOTAMIA*, vol. 15, *Revista del archeologia, epigrafia e storia orientale antica*, pp. 51-72.

6) Ariai, Ali & Thibault, C., 1975, Nouvelles precisions a propos de l' outillage paleolitique ancien sur galets du Khorassan (Iran), *Paleorient*, vol. 3, pp. 101-107

مقاله دوم در همین نوشته بحث و بررسی شده است. شماره سوم: نتیجه بازدیدهای گذری گرد گروه در سالهای دهه ۱۹۸۰ است که اطلاعاتی به زبان آلمانی به چاپ رسانده. چهارم و پنجم حاصل بررسیهای نگارندگان مقالات در آستانه انقلاب اسلامی (۱۳۵۷) در دره های بالایی اترک و دشت درگز است. ششم نیز گزارش دو زمین شناس با رویکردهای زمین شناختی در مورد دست افزارهایی است که در دره کشف رود شناسایی کرده اند. از میان انتشارات یاد شده تنها همین مقاله است که داده هایی حاصل از کاوش باستان شناختی را ارائه کرده است. البته در زمان انتشار آن از زمان کاوش ۶۵ سال می گذشته و نویسندگان چنانکه در مقاله ذکر کرده اند فقط اشیاء را در اختیار داشته اند (ص ۲۶، ستون دوم). یکم مورد دیگر نیز حاصل کشف اتفاقی اشیاء در هنگام حفر چاه است (لباف ۱۳۸۱). چهارم مورد دیگر همگی اطلاعاتی از بازدید و بررسی سطحی را ارائه کرده اند.

\* دانشجوی دوره دکتری گرایش پیش از تاریخ، دانشگاه تهران

(۱) نویسنده، ترجمه مقاله را نخوانده و بر مبنای مطالعه اصل مقاله این نوشته را تهیه کرده و به نوبه خود لازم می‌داند از اسانید محترم مولفین مقاله و دوست گرامی جناب آقای نقوی که زحمت ترجمه را کشیده و دوستان گرامی در باستان پژوهی که مقدمات انتشار را فراهم کرده اند صمیمانه تشکر کنم.

**توصیفها:**

متناسب با جغرافیای تاریخی و متون قرون اولیه و میانی اسلامی است به نظر می‌رسد نمی‌توان آن را به دوره‌های پیش از تاریخ نسبت داد. توصیف سفالها در چارچوب گاهنگاری تپه نمازگاه ارائه شده (ص ۲۶). سفالها از قدیم به جدید در ۸ گروه طبقه‌بندی شده‌اند. ضمن توصیف هر گروه مقایسه با استقرارهای کاوش شده منطقه (ایران و جنوب غرب ترکمنستان) نیز انجام شده است. برای گروه اول یک قطعه سفال در متن توصیف شده (جنس نخودی با ماده چسباننده کاه به مقدار زیاد با سطح صاف شده) (ص ۲۶، پارگراف نهایی) طرحی برای این سفال ارائه نشده تنها یک ژتون در تصویر ۴ با شماره ۱ معرفی شده بر اساس این اطلاعات طیف گسترده‌ای از نام تپه‌ها در جنوب غرب ترکمنستان و شمال شرق، شمال مرکزی و حتی سیلک در غرب فلات مرکزی ذکر شده که ممکن نیست از نظر گاهنگاری همزمان باشند. این ارجاع‌ها احتمالاً برای مقایسه ژتون ذکر شده است.

گروه دوم طرح‌های ۸ تا ۸ در تصویر ۴ (البته به نظر می‌رسد طرح ۸ از قلم افتاده است) شامل سفال‌های قرمز متوسط و ظریف با پوشش غلیظ قرمز و نقوش سیاه و ارغوانی تیره است (ص ۲۷). برای این گروه ماده چسباننده ذکر نشده؛ اگر ماده چسباننده ماسه نرم بوده باشد بر اساس اطلاعات تپه برج نیشابور آنها را باید به کالکولیتیک II نسبت داد. البته نویسندگان در ادامه متن به سفالهایی با فرم و نقشمایه مشابه در آتو اشاره کرده و غلبه ماده چسباننده کاه در آن تپه را یادآور شده‌اند، همچنین با گورستان پرخای II در کنار رودخانه سومبار مقایسه کرده‌اند (ص ۲۷، ستون اول). در تپه نیشابور این سفالها از پایین‌ترین سطوح در گمانه شمالی و غربی بدست آمده است. یادآور می‌شود نویسندگان گاهنگاری نمازگاه I یعنی کالکولیتیک I را برای دو گروه اول در نظر گرفته‌اند.

گروه سوم سفالها یعنی آنچه در تصویر ۵ طرح‌هایشان ارائه شده به نمازگاه II نسبت داده شده است (ص ۲۹). بر اساس اطلاعات حاصل لایه‌نگاری تپه برج نیشابور این گروه احتمالاً متعلق به اواخر کالکولیتیک II و اوایل کالکولیتیک III است. در میان مقایسه‌های انجام شده قره تپه شهریار شباهت دوری به این گروه دارد. در مورد حصار II و شباهت آن با این گروه از سفالها نویسنده این متن اطلاعات لازم برای اظهار نظر در اختیار ندارد.

توصیف‌های مقاله به دو گروه کلی توصیف‌های متنی و تصویری تقسیم می‌شود. از نظر موضوعی توصیف‌های یادشده یا مربوط به زمینه‌ای هستند که آثار، از آن بدست آمده یعنی تپه منطقه و منطقه در ارتباط با مناطق همجوار را توصیف می‌کند؛ یا توصیف آثار باستانی بدست آمده است. در این قسمت ابتدا به توصیف‌های زمینه‌ای پردازم سپس در باره توصیف آثار باستانی و گاهنگاری آنها بحث خواهم کرد. ارتفاع تپه (صفحه ۲۶، ستون دوم، سطر ۱۹) کمتر از ۳ متر ذکر شده است. بر اساس بازدیدهای انجام شده ارتفاع آن بیش از ۶ متر است. موقعیت تپه نسبت به نیشابور قرون میانه ۱۲ کیلومتری شمال غرب آن ذکر شده (ص ۲۶) در جای دیگر نیز اضافه بر این ۱ کیلومتری شرق استقرار جدید بزغان ذکر شده است. توصیف اخیر باعث شناسایی تپه شد. ۱. تپه مورد بحث در مقاله در حدود ۵/۱ کیلومتری شمال شرق بزغان - امروزه شهر فیروزه خواننده می‌شود - و حدود ۱ کیلومتری شرق کارخانه قند نیشابور. ۲. واقع شده است. فاصله تپه از غربی‌ترین حاشیه‌های نیشابور معاصر ۲۱ کیلومتر است؛ شهر قرون میانه نیشابور در حاشیه جنوب شرقی شهر کنونی واقع شده و با تپه‌ای که مقاله در مورد آن است بیش از ۲۵ کیلومتر فاصله دارد. با شناسایی محل گمانه‌های جنوبی و شرقی پای تپه، شک باقی نمی‌ماند که تشخیص تپه درست است. یادآوری این نکته لازم است که بررسی سطحی نشان داد که عمده آثار سطحی مربوط به دوره تاریخی است. در بررسی‌های معاصر هیچ داده پیش از تاریخی مشاهده نشد. بر مبنای فاصله ۱۹۰ کیلومتری آتو و نیشابور (ص ۲۵) نویسندگان یک به یک مواد باستانی دو محل را پیشنهاد کرده‌اند؛ بستر طبیعی بویژه دو رشته کوه بینالود الله اکبر و هزار مسجد با جهت کلی شمال غربی - جنوب شرقی موانع طبیعی هستند که واقع‌نمایی این نظر نویسندگان را با تردید همراه می‌کنند. مادامیکه اطلاعات دقیق و روشهای بروز از استقرارهای خراسان بویژه خراسان داخلی بدست نیامده نمی‌توان پیش از تاریخ منطقه را با مناطق همجوار مقایسه و دارای شباهت یک به یک قلمداد کرد. توصیف کلی ارائه شده به نقل از لسترینج (Le Strange, 1905) که دشت نیشابور را دالانی شرقی - غربی از افغانستان تا شاهرود در شمال کویر و قسمتی از (راه خراسان) توصیف کرده غیر واقعی و

۱- با هماهنگی و راهنمایی محمد اسماعیل اعتمادی رینس وقت میراث فرهنگی نیشابور که منطقه را نیز بررسی باستان‌شناختی کرده بود موفق به شناسایی تپه شدیم. از وی بخاطر توجه ویژه به تپه‌ها و اطلاعات باستان‌شناسی منطقه تشکر می‌کنم.  
۲- کارخانه قند نیشابور در زمان کاوش وینکلسون احداث نشده بود.

چرا که مستند به داده‌هایی است که همگی از مناطق همجوار منطقه به دست آمده‌اند. به عبارت دیگر چهارچوب گاهنگاری مبتنی بر اطلاعات و اقتضاهای منطقه نیست و بر مبنای گاهنگاری آسیای مرکزی و شمال مرکزی فلات ایران و بر اساس مقایسه‌ها در مواردی غیر واقعی گاهنگاری پیشنهاد شده است. به نظر نویسنده توالی فرهنگهای منطقه ای واقعی نیست که از طریق مقایسه چند قطعه سفال اطلاعات آن فراهم شود بلکه انجام بررسی و لایه‌نگاری و حتی کاوشهای گسترده در خود منطقه لازم است.

تفسیرهای گروه دوم در مورد روابط برون منطقه‌ای؛ آنچه در مقاله ارائه شده کلی بانی و الگوبرداری از مدل‌های دوره تاریخی و اسلامی است که به این سادگی بدون وجود اطلاعات از پیش از تاریخ منطقه قابل تعمیم به آن نیست.

گروه سوم تفسیرهایی که منطقه شمال شرق ایران را منطقه ای اقماری برای جنوب غرب ترکمنستان به شمار می‌آورد نیز غیر واقع‌گراست؛ چراکه عمده‌ترین تفاوت دو منطقه یاد شده انجام شدن کاوشهای گسترده در جنوب غرب ترکمنستان و نبود اطلاعات در مورد شمال شرق ایران است.

#### در پایان ذکر چند نکته را لازم می‌دانیم:

در کنار نقص‌های مقاله که به آن پرداخته شد. این مقاله چند نکته قوت دارد. الف) به موضوعی و در منطقه ای پرداخته که اطلاعات بسیار کمی در مورد آن هست. ب) نویسندگان در چند جای مقاله به واقعیت کمبود اطلاعات در مورد منطقه اشاره کرده‌اند. پ) آثاری را منتشر کرده‌اند که اطلاعاتی از وجودشان و کاوش در تپه یاد شده در محافل باستان‌شناسی وجود نداشت. ت) توصیف مکتوب و طراحی‌های مطلوبی از اشیاء همراه با نقشه‌های متوسط ارائه کرده‌اند.

۲) انجام نشدن پژوهش‌های پیش از تاریخی در یک پنجم شرق شمالی و سرزمینهای شرق ایران (خراسان قبل از تقسیمات ۱۳۸۳) حاصل فرآیندهای طولانی مدت است که در این نوشته در مورد آن بحث نمی‌کنم طی سالهای اخیر فعالیتهایی بوسیله نویسنده همین نوشته انجام شده اما چون اطلاعات حاصل از بررسی است چارچوبی برای سازماندهی آن بصورت قابل انتشار وجود ندارد؛ استفاده از چارچوبهای گاهنگاری و توالی فرهنگهای منطقه ای در مناطق همجوار (رویگردی که نویسندگان مقاله مورد بحث اتخاذ کرده‌اند) به نظر اینجانب از نظر باستان‌شناختی قابل دفاع نیست.

در مورد گروه چهارم یعنی آنچه با طرح‌های تصویر ۶ مرتبط است، نویسندگان آن را به نمازگاه III نسبت داده‌اند (ص ۲۷). نویسنده در مورد گاهنگاری این گروه نظری ندارد، چراکه در لایه شناسایی نشده است. اما مشابه سفالهای چند رنگ (طرح ۴ در تصویر ۶)، طی بررسی سطحی از تپه برج و تپه نادری حدود سه کیلومتری جنوب شرق مشهد کنار جاده قدیم نیشابور شناسایی شده است.

در مورد گروه‌های پنجم و ششم (نمازگاه IV) و گروه هفتم (نمازگاه V/VI) بدلیل کمبود اطلاعات از دوره‌های یادشده در شمال شرق ایران امکان ارزیابی نظر نویسندگان وجود ندارد. گروه نهم را نویسندگان به یاز I به عبارت ایرانی به آهن I نسبت داده‌اند. بر اساس اطلاعات کاوشهای جنوب غرب ترکمنستان این نظر درست است. اما بر اساس تجربه اندک نویسنده در بررسیهای شمال شرق ایران به نظر می‌رسد این گروه خاصه طرح ۳ در تصویر ۱۰ در استقرارهای پیش از تاریخ خراسان غربی محدوده نیشابور و سبزوار نقشامیه‌هایی هستند که احتمالاً از اوایل دوره برنز تا اوایل دوره آهن با کمی تغییرات تداوم داشته‌اند.

در پایان این قسمت لازم به یادآوری است که چه نویسندگان مقاله ای که در باره‌اش بحث می‌کنیم؛ نویسنده این متن یا هر باستان‌شناس دیگری؛ مادامیکه معرفها و سنتهای فرهنگی و توالی لایه‌نگاری فرهنگهای پیش از تاریخ شمال شرق ایران کاوش و معرفی نشده؛ با اطلاعات پراکنده حاصل از بررسیهای سطحی، نخواهد توانست اظهار نظر دقیقی کند؛ چراکه منطقه ناشناخته است.

#### تفسیرهای نویسندگان:

در مقاله مورد بحث سه گروه کلی تفسیر داده شده است. تفسیرهایی در مورد گاهنگاری و لایه‌نگاری (در این مورد قابل ذکر است که اگر اشیاء طی لایه‌نگاری بدست آمده و مواد فرهنگی با آزمایشهای دقیق علوم پایه ای انجام و لایه‌نگاری پیشنهاد شده بود، باید آن را توضیح دادن قلمداد می‌کردیم اما برداشت از چند شی که در سال ۱۹۳۷ کاوش شده و جز خود اشیاء اطلاعات دیگری در دست نبوده، تفسیر است). تفسیرهای داده شده در مورد روابط در مقیاس کلان و بین منطقه‌ای، و گروه سوم تفسیرهای ارائه شده در مورد مناطق اقماری که از تفسیرهای گروه دوم است و به طور مختصر اشاره شده است. به نظر می‌رسد تفسیرهایی که در مورد لایه‌نگاری و گاهنگاری فرهنگها است؛ در مقاله ارائه شده قابل دفاع نیست

چند واقعیت قابل ذکر را نباید از نظر دور داشت. (۱) در ساختار میراث فرهنگی و باستان‌شناسی ایران مبانی و گزاره‌های غیرشخصی برای اتکا به عنوان مبنای ارزیابی‌ها و پی‌ریزی ساختارها نهادینه نشده است. (۲) مدیران استانی عمدتاً غیر متخصص و بدنه کارشناسی استانها درگیر انجام امور اجرایی‌اند. (۳) مدیران ستادی متخصص آنقدر مشغله اداری - اجرایی دارند که توانی در سیستم برای ارزیابی و خط‌مشی‌گذاری بلندمدت که بماند، حتی میان مدت (برنامه‌های ۴ یا ۵ ساله) باقی نمانده است. (۴) در ساختار میراث فرهنگی و باستان‌شناسی جایگاهی برای دانشگاه‌ها و راهکاری برای ارتباط علمی دانشگاه‌ها و سازمان میراث فرهنگی و گردشگری در نظر گرفته نشده است. (۵) پژوهشگاه در ستاد و بدنه اجرایی در استانها بدون مشخص بودن ارتباط کاری و نسبت‌های اداری - اجرایی و علمی - پژوهشی رشد یافته‌اند. (۶) انجمن صنفی یا علمی که بعنوان بازویی برای بدنه کارشناسی و تفکر علمی دانشگاهی و حرفه‌ای ایفای نقش کند وجود ندارد. (۷) دانشگاه‌ها واحدهایی توصیفی و سستی تاریخ گذشته بجای روشها و رویکردهای تئوریک بروزی ارائه می‌دهند. (۸) پژوهش‌های باستان‌شناختی در دانشگاه‌ها نهادینه نشده است. (۹) عرصه‌ای برای ظهور و بروز همچنین نقد و ارزیابی پژوهش و آموزش باستان‌شناسی در جامعه وجود ندارد. (۱۰) مردم جامعه، حتی دانشگاهیان تنها شناختی قرون نوزدهمی و عتیقه‌جویانه از باستان‌شناسی دارند و ... (۱۱) ... (۱۲) ... (۱۳) ...

با واقعیت‌های شرح داده شده انجام نشدن پژوهش در دوره‌هایی دور و در مناطقی پرت که نه آثار چشم‌گیر و هویت‌ساز دارد و نه انبان نخستین‌ها و اولین‌ها از آن پر می‌شود و نه می‌توان برای از بین رفتن آثار ناشناخته آن فرد و سازمانی را مورد سؤال قرار داد. حتی نمی‌توان سؤال‌کننده‌ای پیدا کرد و سئوالی رسانه‌پسند؛ وضعیت موجود البته وضعیت مطلوب است چرا که مبنایی و معیاری و عاملی و انگیزه‌ای نیست.